

دعوت شبانه

و مسؤولیت کیفری دعوت کننده*^۱

اسماعیل آقابابایی بنی**

چکیده

در صورتی که کسی پس از دعوت و اخراج شبانه از منزل، مفقود شود، ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی دعوت کننده را ضامن دیه می داند و بر خلاف اصل برائت، فرض را بر مجرمیت قرار می دهد؛ بی آن که بین وجود لوث و غیر آن، تفاوتی قائل شود. در حالی که در فقه، نظر موافق ماده یاد شده، از جهات متعدد قابل نقد است و اصل برائت، اقتضا دارد که دعوت شبانه نتواند از عوامل مسؤولیت به شمار آید. این مقاله در صدد است بر اساس اقوال فقهی و مستندات آن ها، صحت و سقم دیدگاه یاد شده را در فقه بررسی کند و در صورت اثبات، نحوه انعکاس آن را در قانون، یادآور شود.

کلیدواژه ها

مسؤولیت کیفری، ضمان، لوث، اصل برائت.

* تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۸/۲۵؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۳/۱۰/۱۰.

** استادیار و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مقدمه

یکی از موارد ضمان در فقه و به تبع آن در قانون مجازات اسلامی، دعوت در شب و نامعلوم بودن سرنوشت دعوت شده است. در این باره، برای سرنوشت فرد دعوت شده، چند حالت می‌توان در نظر گرفت: الف) مرده باشد؛ ب) کشته شده باشد؛ ج) از دنیا رفته ولی در کشته شدن یا مردن به مرگ طبیعی و حوادث قهری، تردید باشد؛ د) مفقود شده و سرنوشت وی نامعلوم باشد؛ ه) زنده باشد ولی به منزل برنگردد.

نیر در جایی که کشته شده، ممکن است قراین و امارات، حاکی از تحقق «لوث» باشد یا این که چنین قرینه‌ای در میان نباشد. علاوه بر این که ممکن است اصل دعوت شبانه را قرینه‌ای بر تحقق لوث دانسته، به طور خاص بدون نیاز به هیچ اماره‌ای، اصل دعوت را معیار لوث قرار دهیم؛ چنان که ممکن است با وجود تحقق لوث، این مورد را استثنایی بر قواعد لوث تلقی کنیم.

درباره فرد دعوت کننده نیز پس از اتهام قتل، چند حالت می‌تواند رخ دهد: الف) اتهام قتل را پذیرفته و بدان اعتراف کند؛ ب) در مقابل این اتهام، سکوت کند و دلیلی بر نفی یا اثبات آن نیاورد؛ ج) ادعا کند قتل به دست کس دیگری بوده است؛ د) اظهار بی‌اطلاعی کند.

ادعای قتل به دست کس دیگر ممکن است با ادله محکمه پسند اثبات شود یا قابل اثبات نباشد.

حال با توجه به گونه‌ها و فروض یادشده می‌توان گفت در جایی که شخص، زنده باشد، به طور طبیعی یا در اثر عوامل قهری مرده باشد، و یا کشته شدن وی به دست کس دیگر اثبات شود، از شخص رفع اتهام می‌شود و مسؤولیتی متوجه دعوت کننده نخواهد بود؛ چنان که با پذیرش قتل توسط دعوت کننده، قاتل مشخص می‌شود و موضوع بحث، منتفی خواهد شد.

بنابراین مسؤولیت دعوت کننده در شب را که هم در فقه مد نظر فقها قرار گرفته و هم برخی مواد قانونی به آن اختصاص یافته است، باید به مواردی منحصر دانست که شناخت قاتل از راه‌های دیگر میسر نیست و دخالت دعوت کننده در تحقق قتل، محتمل است.

با این حال، تحمیل مسؤولیت، به صرف احتمال، هم در فقه و هم در حقوق با مشکلاتی همراه است. از این رو، مقاله حاضر هم اصل نظر فقهی و هم نحوه انعکاس آن را در قانون، مد نظر قرار می‌دهد.

تحمیل مسؤولیت بر کسی که در شب، کس دیگری را دعوت می کند، در ماده ۳۳۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، چنین مد نظر قانون گذار قرار گرفته بود: «هر گاه شخصی را که شبانه از منزلش خوانده و بیرون برده اند، مفقود شود، دعوت کننده ضامن دیه اوست مگر این که ثابت کند دیگری او را کشته است؛ و نیز اگر ثابت شود که به مرگ عادی یا علل قهری در گذشته، چیزی بر عهده دعوت کننده نیست.»

در سال ۱۳۹۲، قانون مذکور، منسوخ شد و حکم آن با اندکی تغییر، در ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی انعکاس یافت: «هر گاه شخصی را که شبانه و به طور مشکوکی از محل اقامتش فراخوانده و بیرون برده اند، مفقود شود، دعوت کننده، ضامن دیه اوست مگر این که ثابت کند که دعوت شده زنده است؛ یا اگر فوت کرده، به مرگ عادی یا علل قهری بوده که ارتباطی به او نداشته است؛ یا اگر کشته شده، دیگری او را به قتل رسانده است. این حکم در مورد کسی که با حيله یا تهدید یا هر طریق دیگر، کسی را برآید و آن شخص مفقود گردد نیز جاری است.»

تبصره: هر گاه پس از دریافت دیه، مشخص شود که شخص مفقود زنده است و یا قاتل شناسایی گردد، دیه مسترد می گردد؛ و چنانچه اثبات شود که دعوت کننده شخص مفقود را عمداً کشته است، قصاص ثابت می شود.»

به طور کلی حکم فروض مسأله در دو ماده قانونی یاد شده را می توان چنین مقایسه و بیان کرد:

- ۱- بر خلاف اصل برائت، دعوت شبانه، ضمان آور است.
- ۲- دعوت در شب، موضوعیت دارد.
- ۳- اثبات خلاف آن و برائت دعوت کننده، ممکن دارد.
- ۴- مفقود شدن برای حکم به ضمان، کافی است.
- ۵- ضمان در حد دیه و به عهده دعوت کننده است.
- ۶- درباره دعوت شده، بین بالغ و نابالغ، عاقل و غیرعاقل، زن و مرد، تفاوتی نیست.
- ۷- حکم مذکور اعم از آن است که دعوت مستقیم یا غیرمستقیم و به تقاضای دعوت شونده یا بدون تقاضای وی باشد.

۸- در ماده ۳۳۸ سابق، تفاوتی بین انواع دعوت نبود؛ ولی در قانون جدید به مشکوک بودن دعوت، تصریح شده است.

۹- در صورتی که دعوت شده کشته شده باشد، تکلیف تعیین نشده است و معلوم نیست طبق مفاد ماده یادشده باید عمل کرد یا طبق قواعد عام. به عبارت دیگر، اگر شخص کشته شده باشد و کشته شدن وی توسط فردی غیر از دعوت کننده اثبات نشود، دعوت کننده همچنان به پرداخت دیه محکوم است یا باید به سراغ قواعد حاکم بر قتل رفت و مثلاً در موارد لوث و تهمت به قسامه، توسل جست!

۱۰- بر خلاف قانون سابق که تنها فرض دعوت شبانه را مطرح کرده بود، قانون جدید، حکم دعوت شبانه را توسعه داده است و درباره کسی که با حيله یا تهدید یا هر طریق دیگری، کسی را برباید و آن شخص مفقود شود نیز همین حکم را جاری می‌داند. با اضافه شدن این قید باید گفت در دعوت شبانه، لازم نیست ربودن صدق کند؛ و همین که کسی با دعوت، همراه دیگری از منزل خارج شود، می‌تواند از اسباب ضمان باشد. به بیان دیگر، سبب ضمان، دعوت شبانه یا ربایش بر اثر تهدید و امثال آن است. در نتیجه، اصل دعوت در شب، سبب مستقلى برای ضمان به شمار می‌رود.

از آن جا که متون قانونی یادشده، برگرفته از آرای فقهی است و تغییر قانون هم برای کاستن برخی انتقادات نسبت به قانون سابق بوده است، در ادامه، ابتدا مستندات و سپس آرای فقهی را در این مسأله پی می‌گیریم.

ب) مستندات روایی

تحمیل مسؤولیت بر کسی که در شب کسی را دعوت کرده و به موجب آن، دعوت شده به منزل برنگردد، به تبع روایات در آرای فقهی مد نظر قرار گرفته است که به طور کلی مستند مسأله، دو روایت است:

۱. روایت ابی المقدم که براساس آن، شخصی از خارج شدن برادرش توسط دو همسفر و برنگشتن وی به منزل شکایت می‌کند تا جایی که امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید:

يَا غُلَامُ اَكْتُبْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) كُلُّ مَنْ طَرَقَ رَجُلًا بِاللَّیْلِ
فَاَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ اِلَّا اَنْ یَقِیْمَ الْبَیِّنَةَ اَنَّهُ قَدْ رَدَّهُ اِلَى مَنْزِلِهِ؛ يَا غُلَامُ نَحَكَ هَذَا
فَاَضْرِبْ عُنُقَهُ (کلینی، ۱۴۲۹: ۲۸۷/۷)؛

ای غلام بنویس بسم الله الرحمن الرحيم پیامبر اکرم (ص) فرمودند هر کس دیگری را شبانه از منزلش خارج سازد، ضامن اوست مگر این که شاهد بیاورد که وی را به منزل برگردانده است. ای غلام وی را به کناری ببر و گردنش را بزنی!
در ادامه روایت، چنین آمده است:

فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا أَنَا قَتَلْتُهُ وَلَكِنِّي أَمْسَكْتُهُ ثُمَّ جَاءَ هَذَا فَوَجَّاهُ فَقَتَلْتُهُ فَقَالَ أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ يَا غُلَامُ نَحَكَ هَذَا وَأَضْرَبُ عَنْقَ الْأَخْرَفَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا عَدَبْتُهُ وَلَكِنِّي قَتَلْتُهُ بِضَرْبِهِ وَاحِدَةً فَأَمَرَ أَخَاهُ فَضْرَبَ عَنْقَهُ ثُمَّ أَمَرَ بِالْآخِرِ فَضْرَبَ جَنْبِيهِ وَحَبَسَهُ فِي السِّجْنِ وَوَقَعَ عَلَى رَأْسِهِ يَحْبَسُ عُمُرَهُ وَيَضْرِبُ فِي كُلِّ سَنَةٍ خَمْسِينَ جَلْدَةً (همان)؛

یکی از متهمان گفت ای فرزند رسول خدا! به خدا قسم من او را نکشتم، بلکه نگه داشتم تا این که دیگری آمد و وی را زد و سپس کشت. آن گاه حضرت فرمود من فرزند رسول خدا هستم؛ ای غلام از او دست بردار و گردن دیگری را بزنی! وی گفت ای فرزند رسول خدا به خدا قسم من وی را شکنجه نکردم بلکه با یک ضربه کشتم. پس حضرت از برادرش خواست که او را گردن بزنی و درباره دیگری امر کرد وی را شلاق زده و در زندان افکند و درباره وی نوشت تمام عمر در زندان باشد و در هر سال پنجاه ضربه شلاق بخورد.

۲- نقل ابن میمون از امام صادق (ع) که متن آن چنین است:

إِذَا دَعَا الرَّجُلُ أَخَاهُ بَلِيلٍ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى بَيْتِهِ (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۲/۱۰)؛
هر گاه کسی دیگری را شبانه دعوت کند تا زمانی که به منزلش برگردد، ضامن اوست.

ج) نقد و بررسی روایات

در بررسی روایات یادشده، لازم است چند نکته در نظر گرفته شود:

۱. هر دو روایت از نظر سند ضعیفند؛ با این توضیح که روایت ابی المقدام با اسناد

زیر نقل شده است:

الف) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ (کلینی، ۱۴۲۹: ۳۱۹/۱۴)؛

ب) الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ (طوسی، ۱۴۰۷:

۲۲۱/۱۰)؛

ج) محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم ابن مسكين عن عمرو بن أبي المقدام (ر. ک: صدوق، ۱۴۱۳: ۴/۱۱۷ و ۴۹۶)

گذشته از اشکال ارسال در سند اول و عدم توثیق برخی از روایات در دو سند اخیر، همه روایات، به عمرو بن ابی مقدم ختم می شود که این نام بین سه نفر، مشترک است: «عمر ابی المقدام بن هرم»، «عمرو بن ثابت ابی المقدام» و «عمرو بن میمون». این احتمال هم وجود دارد که «عمرو بن ثابت» و «عمرو بن ابی المقدام»، یک نفر باشند (ر. ک: خوئی، بی تا: ۸۲/۱۴). اشتراک موجود و عدم توثیق همه، موجب شده که عملاً روایت از نظر سند، نامقبول تلقی شود؛ هرچند برخی با وجود اشکالات یادشده خواسته اند از آن به عنوان حدیث با سند صحیح یاد کنند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۹/۲۴)؛ و تصریح شیخ صدوق بر این که مراد من از «ابی المقدام»، «ثابت بن هرم الحداد» است (صدوق، ۱۴۱۳: ۴/۴۹۶) می تواند به تقویت حدیث، کمک کند.

روایت دوم نیز تنها با یک سند به این شرح، نقل شده است:

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۲۲۲).

در این سند، عبدالله بن میمون از افراد توثیق شده است (نجاشی: ۱۰۸/۲۱۴)؛ ولی جعفر بن محمد بین چند راوی مشترک است؛ به همین دلیل، سند روایت، مجهول (مجلسی، ۱۴۰۶: ۱۶/۴۶۸) دانسته می شود.

همین مسائل موجب شده است که در ارزیابی سند گفته شود: «در سند هر دو روایت، کسانی قرار دارند که عدالتشان اثبات نشده و بین ثقه و ضعیف مشترکند» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۶/۱۰۹۲). یا آورده اند: «حق آن است که به لحاظ سند، روایت توان اثبات چنین حکمی را ندارد؛ زیرا در سند آن، کسی قرار دارد که عدالت وی احراز نشده و بین ثقه و غیر ثقه بودن مردد است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۵/۳۵۰).

۲. هر دو روایت، حکمی را بر خلاف اصل براءت بیان می دارند و ضمان شرعی مخالف اصل، نیازمند دلیل کافی است؛ چنان که برخی تصریح کرده اند: «اصل بر عدم ضمان و نبود چیزی بر عهده دیگری است مگر آن که چیزی از شرع اعم از آیه، روایت پذیرفته شده یا اجماع، بر آن دلالت کند» (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۴/۲۵۲).

۳. در روایات یادشده، بر خلاف قواعد و آرای فقهی، بر ضمان حر و شخص آزاد

تصریح شده است (مثلاً ر. ک: فاضل آبی، ۱۴۱۷: ۲۲/۳۸۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۳/۱۸۵؛ و همو، ۱۴۱۸: ۲/۲۵۵) اعم از آن که وی، انسانی بالغ و عاقل باشد یا انسانی غیرکامل (ر. ک: اصفهانی، ۱۴۱۶: ۱۱/۲۵۳).

بنابراین باید ملتزم شد از اصل عدم ضمان حر، به سبب نص، عدول شده است؛ و مسأله نبود ضمان در تصرف بر حر را باید به مواردی مربوط دانست که در شب، کسی را با دعوت از منزل خارج نکرده باشند (ر. ک: سیوری، ۱۴۰۴: ۴/۴۷۶).

۴. ظاهر روایات، عام است و با فقدان لوث و اتهام هم، ضمان را جاری می‌داند.
۵. در روایات یادشده، مقتضای روایت ابی‌المقدام، امکان قصاص است و در روایت ابن‌میمون تنها بر ضمان تصریح شده و این سؤال مطرح است که آیا می‌توان مطلقاً را به مقید، حمل کرد و گفت مفاد آن دو این است که در اخراج شبانه، باید به قصاص حکم داد؟ نتیجه حمل مطلق بر مقید، همین است و برخی بر همین اساس، به قصاص فتوا داده‌اند.

۶. با آن که طبق ظاهر روایات یادشده، اخراج شبانه موجب ضمان می‌شود و دعوت کننده قاتل به حساب می‌آید، فقها به لوازم این حکم، ملتزم نشده‌اند. از این رو، قاتل بودن با منع از ارث ملازمه دارد و به دلیل وجود مقتضی ارث^۲ و نبود یقین بر حصول مانع، در منع از ارث، تردید کرده‌اند (مثلاً ر. ک: عمیدی، ۱۴۱۶: ۳/۷۵۰).

یا وقتی حکم قتل عمد یعنی قصاص را منتفی دانستیم، دو فرض خطای محض و شبه‌عمد مطرح می‌شود؛ ولی به احتمال پرداخت دیه از سوی عاقله توجهی نشده و فقها آن را منتفی دانسته‌اند. البته فرض ضمان از باب اسباب و نه جنایات را که برخی مطرح کرده‌اند، عملاً دیه را متوجه خود فرد می‌داند و نه عاقله.

۷. گرچه ظاهر روایات عام است و فروض مختلف را مشمول ضمان قرار می‌دهد، قدر متیقن با لحاظ همه قیود و شرایط، جایی است که:

الف) شخص کشته شده باشد؛

ب) قاتل به واسطه اقرار، شاهد و امثال آن، معین نشود؛

ج) دعوت کننده ادعای قتل توسط دیگری نکند یا در برابر اتهام قتل، سکوت کند (اصفهانی، ۱۴۱۶: ۱۱/۲۵۴)؛

د) دعوت در شب رخ داده باشد؛

ه) دعوت کننده شخص را بین ماندن و خروج از منزل، مخیر نکرده باشد (حسینی

عاملی، بی‌تا، ۲۸۵/۱۰)؛

و) دعوت از وی برای انجام کار واجب نسبت به دعوت شده نباشد؛ و
 ز) دعوت شونده نقشی در دعوت نداشته باشد.

بالحاظ این قیود، چنین به نظر می‌رسد که حکم به دیه، خارج از قواعد نباشد. به بیان دیگر، وقتی شخصی کشته شده و متهم به قتل در مقابل انتساب قتل به وی با وجود امکان دفاع از خود و دست کم ادعای بی‌اطلاعی، سکوت می‌کند، این سکوت را در عرف عقلا می‌توان قبول مسؤولیت تلقی کرد و حداقل مسؤولیت در این جا، پرداخت دیه است. بر این اساس می‌توان گفت روایات یادشده به مسأله‌ای اشاره دارند که طبق قواعد و متناسب با بنای عقلاست و حکم خاص خارج از قواعد را بیان نکرده‌اند.

اگر هم بگوییم در روایات خلاف قاعده، باید به قدر متیقن اکتفا کرد، فرض فوق با شرایط یادشده مشمول قدر متیقن می‌شود؛ هرچند به نظر می‌رسد که این مقدار، تحت قواعد عام قرار می‌گیرد و برای التزام به مسؤولیت، نیازی به استناد به روایات یادشده نیست.

فراتر از این مقدار هم مشمول روایت قرار دادن، تعدی از قدر متیقن در موارد خلاف اصلی است که پذیرفته نیست و شاید به همین دلیل باشد که برخی در نقد عمل به روایات یادشده، نوشته‌اند: «و ظاهرها (روایه ابن میمون) عام، کأنه لا قائل به» (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۲۵۳/۱۴)؛ ظاهر روایت ابن میمون عمومیت است که گویا کسی به آن فتوا نداده است. یا آورده‌اند شمول آن بر همه مصادیق، نامعلوم است (همان: ص ۲۵۲) علاوه بر نکات یادشده، چند مورد نیز به طور خاص در روایت ابی‌المقدام، استناد به آن را با مشکل مواجه می‌سازد:

الف) در ذیل حدیث، از حکم حبس سخن به میان آمده است که به عنوان مجازات معاون در قتل، امری مطابق با سایر روایات و فتاوا است؛ ولی اضافه بر آن، عبارت «ویضرب کل سنة خمسين جلدة» به کار رفته که به تعزیر بیش از حبس در مورد معاون قتل کسی فتوا نداده است؛ و از این نظر می‌توان گفت ذیل حدیث، امری خلاف قواعد است و مشمول عمل اصحاب قرار نمی‌گیرد.

برخی ضمن اشاره به مطلب فوق آورده‌اند: «آنچه در این روایت علاوه بر حبس به عنوان تعزیر آمده، در روایات دیگر نیامده است و تا جایی که ما اطلاع داریم، فقهای امامیه هم چنین فتوایی ندارند. از این رو، حکم به تعزیر علاوه بر حبس، شاید از ویژگی‌های این مورد خاص باشد که خدا از آن آگاه است» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۰/۲۴؛ و.ر.ک: همو، ۱۴۰۶: ۱۶/۴۶۸).

ب) چنان که برخی تصریح دارند، علاوه بر این که می توان روایت ابن میمون را به صورت وجود تهمت و تحقق لوث حمل کرد، آنچه از حکم امام صادق (ع) درباره حبس و قصاص قاتل آمده، به اقرار طرفین مستند است و نه به مجرد اخراج شبانه (برای نمونه ر. ک: مجلسی (ب)، ۱۴۰۶: ۱۰/۳۵۱؛ مجلسی (الف)، ۱۴۰۴: ۲۴/۴۰؛ و شهید اول، ۱۴۱۴: ۴/۴۵۹).

ممکن است اشکال شود که قبل از اقرار هم حضرت خطاب به غلام فرمودند: «یا غلام نج هذا و اضرب عنقه»؛ ولی چنان که برخی هم آورده اند، این حکم امام، تدبیری برای کشف واقع بوده است و نه درخواست قصاص.

ج) اشکال های فوق و نکات پیش گفته، پذیرش مضمون این روایت را با مشکل مواجه ساخته است و از این رو، برخی از آن با عنوان «حکم فی قضیه» (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۲۵۴/۱۴) یاد کرده اند تا ضمن قبول مضمون روایت و رد نکردن آن، خود را از لزوم عمل به آن و التزام به مضمون روایت برهانند.

حال اگر با توجه به سه مطلب فوق و اشکال های وارد بر اصل مسأله از روایت ابن میمون صرف نظر کنیم، مستند مسأله، به یک روایت برمی گردد که التزام به آن در مسأله مهم جزایی، خود از جهات دیگر قابل نقد است و تعدادی از فقها عمل به خبر واحد را در امور مهم نمی پذیرند؛ چنان که معیار حجیت خبر واحد را هم در اصول، بنای عقلا به شمار آورده اند و بنای عقلا در چنین اموری، عمل نکردن به خبر واحد است.

با وجود اشکالات یاد شده و ضعف مستند، آرای فقهی حاکی از پذیرش مسؤلیت دعوت کننده در شب است که در ادامه، این اقوال را بررسی می کنیم.

د) اقوال فقهی در مسأله

در فرض دعوت شبانه و مفقود شدن دعوت شده، ظاهر امر، حکایت از آن دارد که دعوت کننده به دلیل همراهی، از سرنوشت دعوت شده مطلع است و با فرض مسؤول شمردن وی و اعطای حق دفاع و فرض امکان اثبات خلاف، این نتیجه به دست می آید که از هدر رفتن خون مسلمان پیشگیری شود؛ و از طرف دیگر، با فرض مسؤولیت، احتیاط های لازم برای حفظ نفس به خصوص در مظان تلف، به کار گرفته شود. از طرف دیگر، فرض مسؤولیت بر خلاف اصل براءت، خود نیازمند دلیل کافی است که همین مسأله موجب شده به لحاظ مسؤولیت دعوت کننده و این که دعوت شده کشته شده، مفقود گشته یا سرنوشت وی نامعلوم باشد، اقوال مختلفی در میان فقها بتوان یافت.

۱. در صورت کشته شدن دعوت شده

در صورتی که دعوت شده کشته شده باشد، در این که دعوت کننده محکوم به قتل عمد است یا غیر عمد، دیدگاهی بر قصاص و نظری بر پرداخت دیه می توان مطرح کرد. بر فرض قبول ضمان حر در دعوت شبانه، در واقع این سؤال مطرح است که ضمان، از باب اسباب است یا جنایات؛ که در صورت اول، ضمان دیه و در صورت دوم، ضمان به عنوان قصاص قابل طرح است (ر. ک: اسدی حلی، ۱۴۰۷: ۲۷۸/۵) و به شرحی که در ادامه می آید، به هر دو صورت در فتاوا برمی خوریم.

۱.۱. قصاص دعوت کننده

قائلان به قصاص دعوت کننده، خود بر دو دسته اند: برخی در صورتی که فرد کشته شده باشد به طور مطلق، قائل به قصاص شده اند (مفید، ۱۴۱۳: ۷۴۶) و برخی دیگر، قصاص را در جایی روا دانسته اند که ادعای قتل توسط دیگری در بین نباشد (ر. ک: شهید اول، ۱۴۱۴: ۴۵۹/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۳۴۹/۱۵؛ محمدباقر مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۰/۲۴؛ و ۱۴۰۶: ۴۶۶/۱۶).

ادله ای که برای امکان قصاص آورده اند یا می توان آورد، عبارتند از:

۱. سکوت متهم در مقابل اتهام قتل و عدم ادعای براءت خود و اظهار بی اطلاعی، قرینه ای است قوی بر قاتل بودن وی. به بیان دیگر، در جایی که دعوت کننده پس از اتهام، سکوت کند و ادعای قتل توسط دیگری یا دست کم ادعای بی اطلاعی از علت قتل نکند، این مسأله تقویت می شود و سخن گفتن از «القود علی الداعی» چندان دور از ذهن نمی نماید.

قرائن حالیه هم می تواند این نظر را تقویت کند؛ با این توضیح که از یک سو شخصی به قتل رسیده است و از سوی دیگر، روایات بر ضامن بودن دعوت کننده دلالت دارند که با قصاص سازگار است.

۲. ظاهر عبارت «یا غُلَامُ نَحْكَ هَذَا فَاضْرِبْ عُنُقَهُ» در روایت ابی المقدام چنان که برخی تصریح کرده اند (کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۰۹۱/۱۶)، بر امکان قصاص دلالت دارد.

۳. نقل ابن میمون از امام صادق (ع) (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۲/۱۰) به طور مطلق از ضمان سخن می گوید و جمع بین مطلق و مقید (روایت ابی المقدام) اقتضا دارد که طبق روایت

مقید، قائل به قصاص شویم و عبارت «یا غلام نح هذا و اضرب عنقه» را مستند آن بدانیم. ظاهر روایات هم اعم از آن است که شخص، کشته یا مفقود شده باشد؛ و حتی اطلاق آن‌ها می‌تواند صورت مرگ طبیعی شخص را هم در صورت عدم اثبات، در بر گیرد.

۴. نیز برخی برای امکان قصاص آورده‌اند: «وَرَوَى أَنَّهُ يُحَكَّمُ بِالْقِصَاصِ مَعَ عَدَمِ الْبَيِّنَةِ بَأَنَّهُ رَدَّةٌ» (حرعاملی، ۱۴۱۲: ۸/۴۷۵)؛ روایت شده که دعوت کننده اگر شاهدی بر بازگرداندن، اقامه نکند، به قصاص محکوم می‌شود.

نکته قابل ذکر دیگر، این که درباره رابطه مسأله با لوث، دو دیدگاه مطرح است: الف) فرض مسأله، جایی است که شخص، کشته شده باشد و لوث، محقق نگردد. در این صورت، طبق روایات، به ضمان دیه حکم می‌شود؛ وگرنه در صورت تحقق لوث، مسأله تحت قواعد خاص لوث قرار می‌گیرد که عبارت است از اجرای قسامه و عمل طبق مفاد آن (ر. ک: کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۶/۱۰۹۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۵/۳۵۰؛ حسینی عاملی، بی‌تا: ۲۸۴/۱۰؛ و طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۶/۳۹۵).

ب) دعوت شبانه تنها در صورتی موجب ضمان می‌شود که لوث و اتهام، محقق شود و مسؤولیت دعوت کننده هم طبق مفاد قسامه، تعیین می‌گردد (ر. ک: ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۳/۳۶۵؛ واصف‌هانی، ۱۴۱۶: ۱۱/۲۵۳).

طبق دیدگاه دوم، مسأله قصاص، در صورت اجرای قسامه، قابل طرح است که در این صورت علاوه بر روایات یادشده، در بحث قسامه، دارای مستند کافی است؛ ولی بنا بر دیدگاه اول، این سؤال مطرح است که آیا می‌توان بر اساس ادله یادشده به قصاص قائل شد؟ به نظر می‌رسد پاسخ، منفی است و عمده دلیل مسأله، روایات است که آن هم به شرحی که در ادامه در بیان دیدگاه قائلان به دیه خواهد آمد، دلالت کافی بر جواز قصاص ندارند.

۲. ۱. پرداخت دیه توسط دعوت کننده

دیدگاه دیگر در جایی که دعوت شده کشته شده باشد، لزوم پرداخت دیه است؛ با این استدلال که:

۱. روایات مورد استناد برای قصاص، قابل نقد است؛ با این توضیح که در روایت اول، این احتمال مطرح است که امام (ع) برای روشن شدن موضوع، چنین دستوری می‌دهند و در واقع، با این دستور امام می‌خواهد جدیت خود را در کشف واقع نشان دهد و شخص با ترس از مرگ، به روشن شدن واقع کمک کند. قرینه بر روشن شدن موضوع و نه

اجرای قصاص، آن است که امام (ع) به رغم آن که قاتلان در ظاهر دو نفرند، به کشتن یکی از آنان دستور می‌دهد؛ حال آن‌که بر فرض عمد بودن قتل، به دلیل شرکت، هر دو قابل قصاصند. این مطلب، به صورت یک احتمال در کلام برخی فقها مطرح شده است (کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۶/۱۰۹۱).

از این رو، اگر بگوییم امام (ع) به دلیل علم امامت و اطمینان از کشف واقع، چنین دستوری داده است، روایت به دلیل مورد خاص بودن و دخالت علم امام (ع) از قابلیت استناد برای موارد مشابه، خارج می‌شود و نتیجه این می‌شود که این روایت را نمی‌توان از مستندات مسؤولیت شبانه قلمداد کرد. نیز اگر بگوییم اقدام حضرت، نوعی فن قضایی برای کشف واقع است، برای حکم به قصاص، قابلیت استناد نخواهد داشت. بنا بر این، حکم به ضمان بر اساس روایت دوم است که اطلاق آن می‌تواند مورد قصاص را در بر گیرد؛ ولی در این جا هم اولاً استناد به دلیل، اعم است و ثانیاً استناد به اطلاق خبر واحد و حکم به کیفر سنگینی همچون قصاص، خود خالی از اشکال نیست.

۲. اصل عملی و حصول شک در موجبات قصاص، مانع قصاص است و از آن جا که خون مسلمان نباید هدر رود، دیه جایگزین قصاص می‌شود. برای نمونه، صاحب ریاض برای فرضی که دعوت‌کننده را کشته ببیند و گواهی بر استناد قتل به دیگری نشود، احتمال قصاص را مطرح کرده است و خود نبود قصاص و پرداخت دیه را ترجیح می‌دهد و آن را مورد تصریح عبارات اصحاب می‌داند. دلایلی که وی برای نظر فقها از جمله دیدگاه خود، اقامه می‌کند، اصل عملی و حصول شک در موجبات قصاص است (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۶/۳۹۴-۳۹۵).

می‌توان گفت در این جا قتل می‌تواند عمد، شبه عمد یا خطای محض باشد و هر یک اقتضای مجازات خود را دارد، اما تلقی عمد بودن قتل و حکم به قصاص بر اساس روایات، با مسأله احتیاط در دماء و «قاعدۀ درء» در قصاص، ناسازگار است. از این رو، برخی تصریح دارند که با شک در امکان قصاص، اطلاق روایات را به پرداخت دیه حمل کرده‌اند و در مواردی که دعوت‌شده کشته شده است، دعوت‌کننده را مسؤول پرداخت دیه می‌دانیم. البته با عمد به شمار نیاموردن قتل، امکان پرداخت دیه از سوی دعوت‌کننده و عاقله وی مطرح است که برخی تصریح دارند «دیه فی ماله دون عاقلته» (طباطبایی، ۱۴۰۹: ۳/۴۶۹ و همو، ۱۴۱۸: ۱۶/۳۹۴) و می‌توان علت آن را دو امر دانست: الف) ظاهر روایات که دعوت‌کننده را ضامن می‌دانند؛ و ب) خلاف اصل بودن پرداخت دیه توسط عاقله و

بدین ترتیب، پرداخت دیه توسط دعوت کننده در صورت کشته شدن مقتول. این از آرای مقبول در فقه است و بسیاری از فقها بر آن فتوا داده‌اند.

۳. احتمال دیگری که برای تعیین دیه به جای قصاص مطرح کرده‌اند، این است که: در دو روایت، در صورت مفقود شدن دعوت شده و فوت شدن وی - بر فرض قبول ضمان دیه در صورت فوت فرد - فقها به اتفاق، دعوت کننده را ضامن دیه می‌دانند. از این رو، مراد از ضمان در فرضی که فرد کشته شده نیز باید ضمان به دیه باشد؛ یا به دلیل به کار بردن یک لفظ (ضمان) که در هر سه صورت همین حکم را در بر دارد یا به سبب الحاق مورد اقل (کشته شدن) به اکثر (یعنی صورتی که فرد فوت کرده یا از وی خبری به دست نیامده است) (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۶/۳۹۵).

۴. دلیل دیگر بر لزوم دیه در فرض کشته شدن و عدم اثبات قتل، استناد به اجماع است که به دو صورت از آن یاد شده است: ۱. وجود اجماع بر این نظر؛ ۲. اجماع بر این که مفاد روایات، دیه است نه قصاص.

به نظر می‌رسد اجماع فوق، به دلیل روایت، مدرکی و غیرقابل استناد است؛ و اجماع بر تفسیر روایت هم مستند کافی به شمار نمی‌رود و تفسیر قدما از روایت، برای حکم به دیه، کافی نیست.

با توجه به ناکافی بودن ادله قصاص به شرحی که گذشت و لزوم احتیاط در دماء از یک سو و هدر نبودن خون مسلمان، به نظر می‌رسد بر فرض پذیرش مسؤولیت دعوت کننده در شب و نبود لوث، دیدگاه پرداخت دیه بر قصاص، ترجیح دارد.

۲. در صورت مفقود شدن دعوت شونده

فرض دیگر آن است که سرنوشت دعوت شونده نامعلوم باشد. در این صورت، دو نظر درباره ضمان دعوت کننده در فقه می‌توان یافت:

۲.۱. عدم ضمان

اصل برائت، اقتضا دارد که دعوت کننده ضامن تلقی نشود مگر این که موجب ضمان، اثبات شود؛ چنان که در یکی از عبارات فقهی می‌خوانیم: «از کتاب لمعه، عدم ضمان در همه صورت‌ها به دست می‌آید و در شرح لمعه، چنین تعلیل شده است که اصل، بر برائت از دیه و قصاص است تا آن که سبب آن محقق شود و آن در جایی است که قتل، مشکوک

نباشد. در کتاب «روضه» اکتفا کردن به محل اتفاق یعنی پرداخت دیه، در صورتی که کشته شده و مورد لوٹ نیست، نظر مناسب به شمار آمده است؛ و در موارد لوٹ، به حسب آنچه ولی دم قسم یاد می‌کند عمل می‌شود؛ به این دلیل که اصل، بر براءت است و روایات هم ضعیفند» (حسینی عاملی، بی تا: ۲۸۴/۱۰).

۲.۲. ضمان

ظاهر روایات و فتاوا که تعدادی از آن‌ها نقل شد، اقتضای ضمان دارد تا جایی که برخی حتی با عدم ثبوت کشته شدن دعوت شده، دعوت کننده را ضامن به شمار آورده‌اند؛ برای نمونه، برخی در نقد کسانی که بر اساس اصل براءت، به عدم ضمان قائلند، آورده‌اند: «این سخن جای نقد دارد؛ زیرا سبب ضمان در این جا از نظر نص و فتاوا، خارج کردن از منزل است و تنها بازگراندن زنده‌ی وی به منزل، ضمان را منتفی می‌سازد؛ و در تحقق ضمان، از بین رفتن، شرط نیست؛ بلکه کافی است که در دسترس نباشد و اطلاعی از سرنوشت وی نداشته باشیم. بنابراین در دسترس نبودن، همانند تلف شدن است و ضمان در این جا همانند ضمان در مقابل مال است که خود مال، از دسترس خارج شده باشد. علاوه بر این که نبود اختلاف که از ظاهر عبارات فقهی نقل شده برمی‌آید، در رد این نظر، کافی است» (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۳۹۴/۱۶).

در این عبارت، پیوند زدن ضمان به «اخراج»، جای تأمل دارد:

اولاً تشبیه انسان به ضمان مال، بلا وجه است؛ در صورتی که اخراج شونده کودک یا انسان ناتوان باشد، ممکن است اصل اخراج را سبب ضمان بدانیم؛ اما نه به این دلیل که ضیاع انسان مثل ضیاع مال است، بلکه از این رو که به دلیل ناتوانی فرد، عملاً اخراج کننده مسؤول حفاظت وی به شمار می‌رود و تخطی وی از این مسؤولیت ضمان را به دنبال دارد؛ اما در جایی که شخص دعوت شده توان محافظت از خود را دارد، تحمیل مسؤولیت حفظ جان وی بر دیگری، دلیل کافی می‌خواهد تا از اصل عدم ضمان، بتوان آن را خارج ساخت؛ به خصوص در مورد انسان که بر عدم ضمان وی تصریح شده است!

ثانیاً گویا در عبارت فوق، تسلط بر نفس، همانند تسلط غاصب بر مال به شمار آمده که دست او «ضمائی» است و بدون افراط و تفریط هم مسؤول تلقی می‌شود؛ حال آن که بر فرض قبول تشبیه با تسامح، دست کم ضمان را باید به افراط و تفریط مستند دانست و نه صرف اخراج؛ و نمی‌توان گفت صرف اخراج شبانه، مصداق افراط و تفریط است.

ثالثاً به نظر می‌رسد که مسؤولیت دعوت کننده، ناظر به صورتی است که شخص مسؤولیتی را به حسب قرارداد یا عرف پذیرفته باشد، مثل مسؤول کاروان یا همسفران؛ و از طرف دیگر، احتمال اتلاف نفس هم وجود داشته باشد، نه این که صرف اخراج، موجب ضمان شود. دست کم قدر متقین از روایات، فرض یادشده است و توسعه آن به همه موارد اخراج و با هر انگیزه، به خصوص آن که خلاف قاعده است، جای تأمل دارد. رابعاً اگر تشبیه انسان به مال را پذیرفته، اخراج را موجب ضمان بدانیم، قاعدتاً بین شب و روز هم نباید تفاوتی باشد و اختصاص آن به شب در فتاوا و روایت، جای تأمل دارد. علاوه بر این، اشکال‌هایی که در فرض مرگ طبیعی دعوت شونده مطرح است و در ادامه آن را بررسی می‌کنیم، در این جا هم مطرح است؛ جز این که حکم به ضمان در این جا با استناد ضمان به اخراج و نه اتلاف - چنان که برخی مطرح کرده‌اند - موجه تر به نظر می‌رسد.

۳. در فرض مرگ طبیعی دعوت شونده

ممکن است فرد دعوت شده به مرگ طبیعی از بین رفته باشد یا در کشته شدن و مرگ طبیعی وی تردید باشد. نیز ممکن است علت مرگ، حوادثی باشد که به دعوت کننده، منتسب نیست.

در این صورت، اگر علت مرگ، مشخص و غیرمرتبط با دعوت کننده باشد، طبق قواعد نباید مسؤولیتی متوجه دعوت کننده باشد؛ با این حال، برخی آورده‌اند: «در دو روایت یادشده بین مردن به مرگ طبیعی و غیر آن، فرقی نیست؛ بنابراین طبق اطلاق این دو روایت و اطلاق کلمات اصحاب، در این فرض نیز ضمان محقق می‌شود» (شهید اول، ۱۴۱۴: ۴/۴۵۹).

نیز فقهای که بین کشته شدن و مردن، تفصیل نداده و از مطلق ضمان سخن به میان آورده‌اند، می‌توانند جزو این دسته قرار گیرند. البته ضمان بر فرض پذیرش، به دیه منحصر است و در این فرض، کسی به قصاص دعوت کننده نظر نداده است.

دلایلی که برای لزوم پرداخت دیه برشمرده‌اند، عبارتند از:

- الف) اطلاق روایات؛
- ب) مطلق بودن کلمات اصحاب؛
- ج) هدر نبودن خون مسلمان؛
- د) اطلاق اجماع.

به نظر می‌رسد اطلاق روایات، در نهایت صورتی را در بر می‌گیرد که سرنوشت دعوت شده نامعلوم باشد و از موردی که مرگ طبیعی شخص، اثبات شود، انصراف دارند؛ به همین دلیل، بسیاری از فقها فرض مرگ طبیعی را خارج از ضمان به شمار آورده‌اند؛ از جمله، صاحب ریاض که صرف اخراج را موجب ضمان می‌داند و می‌نویسد: «اگر فرد مراجعه نکند و مرگ یا زنده بودن وی نامعلوم باشد، دعوت کننده ضامن است» (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۱۶/۳۹۳).

بنابراین استناد به اطلاق کلمات اصحاب هم جایگاه ندارد و چه بسا کسانی که متعرض مرگ طبیعی نشده‌اند، به دلیل وضوح مطلب، آن را از موجبات ضمان ندانسته‌اند؛ نه این که بخواهند با اطلاق عبارات، ضمان را حتی به مصادیق مرگ طبیعی هم سرایت دهند؛ چنان که هدر نبودن خون مسلمان از فرض مرگ طبیعی، انصراف دارد.

با این بیان، اجماع نیز به دلیل داشتن مخالف، محقق نمی‌شود و بر فرض تحقق، به دلیل مدرکی بودن، قابل استناد نخواهد بود.

در خصوص عموم و اطلاق روایات، به مطالبی اشاره شد. اگر همانند صاحب ریاض بگوییم علت ضمان، اخراج از منزل است و تلف شدن خارج شونده در هر صورت، موجب ضمان دعوت کننده است، می‌توان به ضمان نظر داد؛ وگرنه در صورتی که علت ضمان را تلف ناشی از افراط و تفریط دعوت کننده بدانیم، حکم به ضمان در این جا بر اساس روایات، مشکل است.

با این حال، در فرضی که بین کشته شدن و مرگ طبیعی تردید باشد، طبق ظاهر روایت، حکم به ضمان، خالی از وجه نیست؛ هر چند در اصل دلالت روایات بر ضمان به طور مطلق، تردید وجود دارد.

هدر نبودن خون مسلمان هم به جایی مربوط است که شخص، کشته شده باشد؛ وگرنه در مرگ طبیعی، خونی در میان نیست که بحث از هدر بودن آن به میان آید و از این رو، استناد به حرمت خون مسلمان نمی‌تواند دلیل کافی برای ضمان در این فرض تلقی شود.

اجماع هم چنان که اشاره شد، «مدرکی» است؛ و از این رو، استناد به اطلاق اجماع و حکم به ضمان دیه هم مخدوش به نظر می‌رسد.

بنابراین به دلیل کافی نبودن ادله، فرض مرگ طبیعی دعوت شونده، از محل بحث خارج است و موجب ضمان نمی‌شود.

با توجه به مطالب یادشده، در جمع بندی نهایی و تحلیل مواد قانونی و آرای فقهی مطرح در مسأله می توان گفت:

۱. ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، بر اساس فتوای مشهور فقها، دعوت در شب را در صورتی که دعوت شده مفقود شود، بر خلاف اصل برائت، موجب ضمان به دیه می داند.

۲. در فقه، دو روایت مستند مسأله دانسته شده که از نظر سند ضعیفند و فتاوی که به استناد آن دو داده شده، از جهات متعدد قابل نقد است.

۳. بر اساس مطالبی که در این نوشته بیان شد، عمل به مضمون روایات، مسلم نیست و دست کم از مضمون یکی از روایات که حاکی از قصاص دعوت کننده است، فقها اعراض کرده اند؛ و در نتیجه، مستند مسأله، یک روایت است که اطلاق آن بر ضمان یادشده دلالت دارد.

۴. گذشته از مشکل بودن استناد به خبر واحد در امور کیفری، اطلاق روایت هم نمی تواند مقبول باشد؛ و لازم است به قدر متیقن آن اکتفا کرد که کشته شدن مشکوک دعوت شده است.

۵. قدر متیقن یادشده، خود مصداقی از «لوث» است که می تواند تحت قواعد «قسامه» به آن رسیدگی شود و دلالت روایت یادشده بر خروج آن از قواعد قسامه، نامعلوم است.

در این صورت، تفاوتی هم بین دعوت شبانه و روزانه نخواهد بود، حال آن که عنصر شب در قانون و فقه، از عوامل دخیل در مسؤلیت به شمار آمده است.

بنابراین به دلیل ضعف روایات و مخالف اصل بودن آن ها ضمان باید منحصر در موردی شود که اخراج کننده مسؤلیت بازگرداندن را عهده دار شده باشد یا قرائن مرگ وی به دست دعوت کننده را تأیید کند که در صورت اثبات آن، با قسامه، طبق آن عمل می شود؛ و در هر صورت، مطلق اخراج بدون کشته شدن اخراج شده، نمی تواند از اسباب ضمان به شمار آید و از این نظر، مواد قانونی یادشده به اصلاح نیاز دارد.

یادداشت:

۱. این مقاله بخشی از تحقیق «تأثیر دیدگاه‌های فقهی بر قوانین کیفری در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص» است که در پژوهشکده فقه و حقوق به انجام رسیده است.
۲. از این سخن به دست می‌آید که در خصوص خویشاوندی، حتی بدون تهمت هم می‌توان مسأله ضمان را طبق ظاهر روایات، مطرح ساخت و نبود اتهام، مانع از ضمان نیست.

منابع:

- ۱- اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، مجمع الفوائد والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ۱۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ اول.
- ۲- اسدی حلّی، احمد بن محمد (۱۴۰۷ق)، المذهب البارِع فی شرح المختصر النافع، ۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ اول.
- ۳- اصفهانی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق)، كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام، ۱۱ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ اول.
- ۴- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲ق)، هداية الأمة إلى أحكام الأئمة - منتخب المسائل، ۸ جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، چاپ اول.
- ۵- حسینی عاملی، سید جواد بن محمد (بی تا)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، ۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
- ۶- حلّی، ابن ادريس محمد بن منصور (۱۴۱۰ق)، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ دوم.
- ۷- حلّی، جعفر بن حسن (محقق حلّی) (۱۴۱۸ق)، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، ۲ جلد، مؤسسه المطبوعات الدينية، قم، چاپ ششم.
- ۸- حلّی، جعفر بن حسن (محقق حلّی) (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۹- خوانساری، سید احمد بن یوسف (۱۴۰۵ق)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ۷ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۱۰- سیوری حلّی، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ۴ جلد،

کتابخانه آية الله مرعشي نجفی، قم، چاپ اول.

- ۱۱- صدوق، محمد بن علی بن بابويه (شيخ صدوق) (۱۴۱۳ق)، من لا يحضره الفقيه، ۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، قم، چاپ دوم.
- ۱۲- طباطبایی حائری، سيد علی بن محمد (۱۴۰۹ق)، الشرح الصغير في شرح مختصر النافع - حديقه المؤمنين، ۳ جلد، کتابخانه آية الله مرعشي نجفی، قم، چاپ اول.
- ۱۳- طباطبایی حائری، سيد علی بن محمد (۱۴۱۸ق)، رياض المسائل، ۱۶ جلد، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، چاپ اول.
- ۱۴- طوسی، محمد بن حسن (شيخ طوسی) (۱۴۰۷ق)، تهذيب الأحكام، ۱۰ جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم.
- ۱۵- عاملی، زين الدين بن علی (شهيد ثاني) (۱۴۱۰ق)، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، ۱۰ جلد، کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول.
- ۱۶- عاملی، زين الدين بن علی (شهيد ثاني) (۱۴۱۳ق)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم، چاپ اول.
- ۱۷- عاملی، محمد بن مکی (شهيد اول) (۱۴۱۴ق)، غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، ۴ جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه، قم، چاپ اول.
- ۱۸- عمیدی، سيد عميدالدين بن محمد (۱۴۱۶ق)، كنز الفوائد في حل مشكلات القواعد، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، قم، چاپ اول.
- ۱۹- فاضل آبي، حسن بن ابی طالب (۱۴۱۷ق)، كشف الرموز في شرح مختصر النافع، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، قم، چاپ سوم.
- ۲۰- فيض كاشاني، محمد محسن (۱۴۰۶ق)، الوافي، ۲۶ جلد، کتابخانه امام اميرالمؤمنين علی (ع)، اصفهان، چاپ اول.
- ۲۱- كليني، محمد بن يعقوب (۱۴۲۹ق)، الكافي، ۱۵ جلد، دار الحديث للطباعة و النشر، قم، چاپ اول.
- ۲۲- مجلسی (ب)، محمدتقی (۱۴۰۶ق)، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ۱۳ جلد، مؤسسه فرهنگي اسلامي كوشان بور، قم، چاپ دوم.
- ۲۳- مجلسی (الف)، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ۲۶ جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ دوم.

- ٢٤- مجلسی (الف)، محمد باقر (١٤٠٦ق)، ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ١٦ جلد، کتابخانه آية الله مرعشي نجفی، قم، چاپ اول.
- ٢٥- مفید، محمد بن محمد (شيخ مفید) (١٤١٣ق)، المقنعة، یک جلد، کنگره جهانی هزارة شيخ مفید، قم، چاپ اول.
- ٢٦- موسوی خمینی، سید روح الله (بی تا)، تحریر الوسيلة، ٢ جلد، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، چاپ اول.
- ٢٧- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (بی تا)، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، ٢٤ جلد، بی نا، بی جا.
- ٢٨- نجاشی، رجال النجاشی.